

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال اول (۱۳۹۰)، شماره چهارم

نقد دیدگاه خاورشناسان درباره تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدس

مجید معارف^۱

نصرت نیلساز^۲

حسن زرنوشه فراهانی^۳

چکیده

برخی از خاورشناسان در آثار خود، به طور گسترده، شبهه تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدس را مطرح کرده‌اند تا از این طریق، الهی بودن قرآن را مخدوش کنند و آن را ساخته دست حضرت محمد (ص) جلوه دهند. شبهات آنها در این باره بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که اگر نادرستی آنها نمایان شود، ادعاهای آنها نیز مردود می‌شود. در این مقاله، ابتدا به چگونگی شکل‌گیری و سیر تطور این شبهه اشاره می‌شود و نمونه‌هایی از ادعاهای خاورشناسان درباره تأثر قرآن از کتاب مقدس بیان می‌گردد. سپس، پیش‌فرض‌های خاورشناسان در طرح شبهاتشان بررسی و نقد می‌شود. هم‌چنین، به برخی تفاوت‌های قرآن و کتاب مقدس در مسائل عقیدتی و تاریخی که حاکی از عدم تأثر قرآن از کتاب مقدس است، اشاره می‌گردد.

واژگان کلیدی: قرآن، کتاب مقدس، خاورشناسان، پیش‌فرض‌ها، مصادر قرآن.

۱. استاد دانشگاه تهران، گروه علوم قرآن و حدیث (نویسنده مسئول) / maaref@ut.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه تربیت مدرس، گروه علوم قرآن و حدیث / nilsaz@modares.ac.ir

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث از دانشگاه تربیت مدرس / zafar_211@yahoo.com

۱. طرح مسأله

وجود تشابهات و همخوانی‌هایی نسبی میان برخی قصص و مطالب قرآن با کتاب مقدس باعث شده تا گروهی از خاورشناسان، شبهاتی را درباره تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدس مطرح کنند و نتیجه بگیرند که قرآن کریم، مجموعه معارفی است که پیامبر (ص) عیناً از تورات و انجیل و تحت تعلیم علمای اهل کتاب فراگرفته است و بدین وسیله، قرآن را از جایگاه والایش به زیر کشند یا در استواری بنیادین آن خللی وارد نمایند. از آنجا که ادعای آنها بر چهار پیش‌فرض: ۱. باسواد بودن پیامبر اسلام (ص)؛ ۲. وجود ترجمه عربی کتاب مقدس در زمان بعثت؛ ۳. آموختن مضامین کتاب مقدس از طریق شایع بودن فرهنگ یهود و ۴. آموختن مضامین کتاب مقدس از طریق معلم و امکان تماس پیامبر با او استوار است؛ این مقاله، به دنبال بررسی این مسأله است که پیش‌فرض‌های یاد شده تا چه اندازه امکان تحقق در جامعه عربی عصر بعثت را داشته است.

۲. سیر تطوّر شبهه

شبهه تأثر قرآن از اسفار اهل کتاب، شبهه‌ای بسیار قدیمی است که از زمان «یوحنا دمشقی»^۱ (۶۷۶-۷۴۹ م)، یعنی در قرن دوم هجری مطرح شده و در سده‌های اخیر تجدید یافته و از سوی خاورشناسان، به صورت گسترده طرح و بررسی شده است.

نخستین بار «یوحنا دمشقی» به گفتگوی پیامبر با راهبی آریوسی اشاره کرد. پس از یوحنا به رغم عدم روشنی سخن او برای آیندگان، این شبهه به صورت گسترده‌تر و پیچیده‌تری مطرح شد که ما آن را در ادعای مصادر یهودی، نصرانی، مجوسی و حتی هندی و فرعون‌ی برای قرآن مشاهده می‌کنیم. (عامری، ۲۰۱۰، ص ۳۶)

در سده‌های اخیر و به طور خاص در قرن نوزدهم و بیستم میلادی این شبهه در اروپا به صورت گسترده‌تری مطرح شد و تألیفات متعددی به تمام زبان‌های اروپایی در تأیید آن به چاپ رسید. نکته قابل توجه در این میان آن است که بسیاری از خاورشناسانی که درباره قرآن سخن گفته‌اند، به تأثر قرآن از تورات و انجیل اشاره داشته و یا به آن معتقد بوده‌اند. ماکسیم

۱. «یوحنا دمشقی» عالم مسیحی که در قرن هشتم میلادی (دوم هجری) در زمان خلافت امویان می‌زیست و در خدمت دربار امویان بود. وی اولین مسیحی بود که اقدام به اسلام‌شناسی نقادانه کرد و کتاب‌هایی در رد آن نوشت به نام‌های: *محوّرة مع الاسلام، ارشادات النصراری فی جدل المسلمین*. (زقروق، ۱۴۰۵، ص ۱۹)

رودنسون (Maxim Rodinson : 1915-2004) در این باره می‌گوید: «مسأله عدم اصالت اسلام و تکیه آن بر سایر ادیان، موضوعی مشترک میان تمام خاورشناسان است». (شرقاوی، بی‌تا، ص ۸۵)

در سال ۱۸۶۳م خاورشناس مشهور آلمانی، آبراهام گایگر (Abraham Geige : 1810-1874) با نوشتن کتاب «محمد (ص) از یهودیت چه برگرفته است؟»^۱، بررسی این شبهه را به سوی کرسی‌های دانشگاهی و مطالعات خاورشناسان برد و پس از وی سایر خاورشناسان از روش او پیروی کردند.

در آغاز قرن بیستم میلادی ویلیام کلیر تسدال (William St. Clair Tisdall : 1859-1928) کتاب «منابع اصلی قرآن»^۲ را نوشت. می‌توان گفت که کتاب تسدال، پس از اثر گایگر، مفصل‌ترین اثری است که به طور گسترده به بحث منابع قرآن پرداخته و منابع متعددی را مدعی شده است و البته در مواردی مانند بخش چهارم کتاب، همانگونه که خود در پیشگفتار کتاب اشاره کرده، از دیدگاه‌های گایگر استفاده کرده است. (شاکر، ۱۳۸۹، ص ۱۲۶)

پس از گایگر و تسدال، تمام مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته پیرامون این شبهه به نوعی امتداد دهنده راه آن دو بودند. کتاب‌های زیادی در این عرصه نوشته شد که برخی از آنها با رویکردی یهودی و برخی دیگر با رویکردی مسیحی به رشته تحریر در آمدند.

از مهم‌ترین کتاب‌ها با رویکرد یهودی در این باره می‌توان به کتاب «عناصر یهودی در قرآن»^۳ اثر هارتویچ هرشفلد (Hartwig hirschfeld : 1854-1934) در سال ۱۸۷۸م، کتاب «محمد و یهود در مدینه»^۴ اثر آرنست جان ونسینک (Arent Jan Wensinck : 1882-1939) در سال ۱۹۰۸م، و کتاب «شالوده یهودی اسلام»^۵ اثر چارلز کالتر توری (Ch. C. Torrey) در سال ۱۹۳۳م اشاره کرد.

مهم‌ترین کتاب‌ها با رویکرد مسیحی نیز عبارتند از:

- کتاب «خاستگاه اسلام و مسیحیت»^۶ از تور اندریه (Tor Andrae : 1885-1947) در سال

۱۹۲۶م.

1. Was hat Mohammed aus dem Judenthume aufgenommen?
2. The Original Sources of the Qur'ân.
3. Jüdische Elemente im Korân.
4. Mohammeden de Joden te Medina.
5. Jewish Foundation of Islam.
6. Der Ursprung des Islams and das Christentum.

- کتاب «اصل اسلام در محیط مسیحی آن»^۱ از ریچارد بل (Richard Bell: 1876-1952) در سال ۱۹۲۶م.

- کتاب «محمد به عنوان یک کشیش»^۲ از کارل آرنس (Karl Ahrens) در سال ۱۹۳۵م. روش کار اکثر خاورشناسان در پرداخت این شبهه به این صورت است که در متن قرآن به دنبال شباهت‌هایی میان قرآن و کتاب مقدس می‌گردند و هرگاه به کلمه یا مفهومی، مشابه کلمه یا مفهومی در کتاب مقدس برمی‌خورند، آن را به کتاب مقدس ارجاع می‌دهند، سپس پیامبر را به تألیف متهم می‌کنند و بیان می‌دارند که وی بیشتر قصص و تصویر آفرینی‌های بیانی را از کتب مقدس و شبه مقدس مسیحی و یهودی اقتباس کرده است. عبدالرحمن بدوی به برخی تلاش‌ها و سخنان دانشمندان غربی در رابطه با تشابه قرآن و کتاب مقدس اشاره می‌کند. از جمله:

الف) تلاش‌های هارتویچ هرشفلد برای نشان دادن شباهت میان قرآن و تورات در کتاب «پژوهش‌های نوین در تألیف و تفسیرهای قرآن».^۳ (بدوی، ۱۳۸۸، صص ۳۹-۴۹)

ب) سخن کِلرمون گانو (Clermont Ganneau : 1846-1923) در رابطه با شباهت و همخوانی آیه نور با عبارتی از سفر زکریا در عهد قدیم. (همان، صص ۵۱-۵۳)

ج) ادعای ژوزف هوروویتس (Joseph Horowitz : 1874-1931) مبنی بر شباهت و همخوانی عبارت «ایام الله» در قرآن و عبارت «میلهاموت یهوه» در سفر اعداد. (همان، صص ۵۳-۵۵)

د) ادعای هاینریش اشپایر (Heinrich Speyer : 1897-1935)؛ در کتاب «داستان‌های کتاب مقدس در قرآن»^۴ که وی در این کتاب مدعی شده است از اصل یهودی داستان‌های پیامبران در قرآن پرده برداشته است. (همان، ص ۶۳)

ه) مقاله ایگناتس گلدتسیهر (Ignaz Goldziher : 1850-1921) در دائرة المعارف یهودی که در آن به طور ویژه، درباره ریشه‌های یهودی مفاهیم و دستورات اسلامی بحث کرده است. مثل: اقتباس مفهوم توحید از عهد قدیم، اقتباس روزه و قبله از یهود،

1. The Origin of Islam in its Christian Environment.
2. Muhammad als Religionsstifter.
3. New Researches into the Composition and Exegesis of the Koran.
4. Die Bibilicen Erzählung im Quran.

تأثیر شریعت یهود بر شریعت اسلامی مانند: ذبح حیوانات و شست و شوی مردگان، و اقتباس اندیشه عذاب قبر توسط عایشه از زنی یهودی. (همان، صص ۱۰۸-۱۱۷)

۳. پیش فرض‌های خاورشناسان در طرح شبهات

شبهات خاورشناسان بر پیش فرض‌هایی استوار است که اگر نادرستی آنها آشکار شود، پایه‌های این شبهات نیز به کلی فرو می‌ریزد. پیش فرض‌های آنها را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد:

- الف) پیامبر اسلام (ص) باسواد و آگاه به زبان عبری بود.
- ب) کتاب مقدس در زمان بعثت به عربی ترجمه شده بود.
- ج) پیامبر بی‌سواد (امّی) بود، اما مضامین کتاب مقدس را از طریق آنچه بر زبان یهود شایع بود، به دست آورد. (از طریق سماع)
- د) پیامبر بی‌سواد (امّی) بود، اما تحت تعلیم معلمان این علوم را فراگرفت.

۴. بررسی و نقد پیش فرض‌های خاورشناسان

۴-۱. باسواد بودن پیامبر اسلام (ص)

برخی از خاورشناسان بر اشتقاق واژه «امّی» از «امّت» تأکید دارند و لذا واژه «امّی» را به «معنای بی‌سواد و درس نخوانده» نمی‌دانند و می‌گویند: "با توجه به این که واژه «امّت» به معنای «مردم، ملت یا قوم» است، مشتقات آن «امّی و امّیون» بر «کسی که متعلق به امّت عرب است»، یا «کسی با اصل و نسب عرب»، یا صرفاً «یک عرب» دلالت دارد. " (Wensinck, 1932, p. 6)

برخی دیگر مانند نولدکه (Noldeke: 1836-1930)، «امّی و امّیون» را نقطه مقابل اهل کتاب می‌دانند و معتقدند که امّی فقط نشان می‌دهد که پیامبر کتب عهد عتیق را نمی‌شناخت. (رامیار، ۱۳۸۷، ص ۵۰۷؛ به نقل از: Noldeke, Is. 14.)

اما اینها، سخنانی نادرست است که کتاب‌های لغت عربی، قرآن کریم و احادیث پیامبر (ص) بر خلاف آن گواهی می‌دهند و بر طبق آنها پیامبر (ص) فردی امّی به معنای بی‌سواد بوده است.

۴-۱-۱. گواهی کتاب‌های لغت و سیره

ابن منظور می‌گوید: «معنی الأُمی المنسوب إلى ما عليه جَبَلْتَهُ أُمُّهُ أَيْ لَا يَكْتُبُ فَهُوَ أُمِّي لِأَنَّ الْكِتَابَةَ مَكْتَسِبَةٌ؛ فَكَأَنَّهُ نَسَبَ إِلَى مَا يُولَدُ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى مَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ عَلَيْهِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۴): امی به معنای منسوب به آن چه مادرش او را بر آن سرشت به دنیا آورده، یعنی او نمی‌نویسد، پس او امی است، زیرا کتابت اکتسابی است؛ پس گویا او به آن حالی که متولد شده یعنی حالتی که مادرش او را به دنیا آورده، نسبت داده شده است.

ابوحیان نیز می‌گوید: «الأُمی هو الذی لا یکتب ولا یقرأ فی کتاب، أی لا یحسنون الکتب...» (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۴۴): امی کسی است که نمی‌نویسد و از روی کتاب نمی‌خواند، یعنی علم و اطلاعی از کتب ندارند.

در قدیمی‌ترین کتاب‌های سیره و تاریخ نیز بر اینکه «أُمِّي» به معنای «بی‌سواد» است، تأکید شده است. از جمله ابن اسحاق (م. ۱۵۱ ق) می‌نویسد: «كانت العرب أميين لا يدرسون كتاباً...» (ابن اسحاق، ۱۴۱۰، ص ۸۳): اعراب اشخاص امی بودند که کتاب نمی‌خواندند.

یحیی بن معین (م. ۲۲۳ ق) نیز در کتاب تاریخش می‌نویسد: «كان جعفر بن برقان أمياً، لا یکتب و لا یقرأ» (ابن معین، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۴۱۹): جعفر بن برقان امی بود، نمی‌نوشت و نمی‌خواند؛ «كان أبو عوانة أمياً يستعين بإنسان یکتب له» (همانجا): ابو عوانه امی بود و از شخص دیگری تقاضا می‌کرد که برای او بنویسد.

۴-۱-۲. گواهی قرآن کریم و حدیث پیامبر

در آیه ۴۸ سوره عنکبوت چنین آمده است: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبِطِلُونَ﴾ (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند).

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «عادت تو قبل از نزول قرآن چنین نبود که کتابی را بخوانی، و نیز این نبود که کتابی را با دست خود بنویسی - خلاصه تو نه مسلط بر خواندن بودی، و نه مسلط بر نوشتن، چون امی و بی‌سواد بودی - و اگر غیر این بود، یعنی بر خواندن و نوشتن مسلط می‌بودی، مبطلان که همواره می‌خواهند حق را باطل معرفی کنند بهانه

به دست آورده و در حقانیت دعوت تو به شک می‌افتادند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۳۹/ نیز نک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۱، ص ۴/ طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۲۱۷/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۵۰) همچنین پیامبر (ص)، خود در حدیثی به این امر اشاره دارند: «إِنَّا أُمَّةٌ أَمِيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ...». (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۳۰): ما مردمی بی‌سواد هستیم که نمی‌نویسیم و حساب نمی‌کنیم.

۴-۲. وجود ترجمه عربی کتاب مقدس در زمان بعثت

خاورشناس اتریشی آلوئیس اشپرنگر (Aloys Sprenger: 1813-1893) ادعا می‌کند که کتاب مقدس، پیش از اسلام به عربی ترجمه شده بود و در زمان پیامبر در دسترس اعراب قرار داشت. (جواد علی، ۱۹۷۶، ج ۶، ص ۶۸۱) این سخن، ادعای باطلی است که هم قرآن و سیره پیامبر اسلام بر بطلان آن شهادت می‌دهند و هم برخی از دانشمندان غربی آن را نپذیرفته‌اند.

۴-۲-۱. گواهی قرآن و سیره پیامبر (ص)

واضح‌ترین برهان در نفی وجود چنین کتابی در زمان پیامبر اکرم (ص) این است که دشمنان پیامبر در نفی نبوت پیامبر (ص) به این کتاب عربی احاله نکردند، بلکه ادعا کردند که جوانی عجمی محمد (ص) را آموزش می‌دهد. (النحل / ۱۰۳) در حالی که اگر این کتاب عربی موجود بود، قطعاً عرب آن را به عنوان وسیله‌ای برای احتجاج با پیامبر (ص) و ابطال دعوت او و نقض قرآن، اتخاذ می‌کرد و به پیامبر می‌گفتند که تو این کتاب را خوانده‌ای یا شخص دیگری آن را بر تو خوانده و تو آن را به خاطر سپرده و اکنون بر ما می‌خوانی! همچنین، طبق حدیثی که بخاری در صحیحش آورده، وجود چنین کتاب عربی نفی می‌شود: «كان أهل الكتاب يقرؤون التوراة بالعبرانية، ويفسّرونها بالعربية لأهل الإسلام؛ فقال رسول الله (ص): «لا تصدّقوا أهل الكتاب، ولا تكذّبوهم، وقولوا: آمنا بالله وما أنزل إلينا» (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۵، کتاب تفسیرالقرآن، ص ۱۵۰) (اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی می‌خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر می‌کردند؛ پس پیامبر (ص) فرمودند: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به خدا و آن چه به سویمان نازل شده ایمان آوردیم).

همچنین، اگر اسفار اهل کتاب به زبان عربی بین عرب شایع بود، پس چرا هنگامی که یهود کتاب خود را برای عرب بازگو می‌کردند، بزرگانشان آنها را به خاطر جلوگیری از احتجاج مسلمانان به سخنانشان، از این کار منع کردند؟ در حالی که اگر کتاب یهود به زبان عربی موجود بود، دیگر نه بازگویی مطالب آن از سوی یهود برای عرب، معنا داشت، و نه منع بزرگان یهود از این کار. به این مطلب در آیه ۷۶ سوره بقره اشاره شده است: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِبِهِمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم». و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: «چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان به [استناد] آن، پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟).

از این آیه برمی‌آید که یهودیان می‌دانستند که راهی برای مسلمین جهت شناخت مطالب تورات جز آن چه خود به آنها تعلیم می‌دادند، وجود ندارد.

آیه دیگری که در اینجا لازم است به آن اشاره شود، آیه ۷۸ سوره آل عمران است: ﴿وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده‌ای] می‌پیچانند، تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید، با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می‌گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند، با این که خودشان [هم] می‌دانند).

از این آیه فهمیده می‌شود که مسلمانان از مراجعه به اسفار اهل کتاب جهت شناخت صحّت نقل یهود، ناتوان بودند و یهود مطمئن بودند که راهی به شناخت این اسفار برای مسلمین وجود ندارد.

این موضوع، از ناحیه خاورشناسان نظیر آرتور فووبوس (Arthur Vööbus : 1909-1988) نیز قابل تردید است. وی می‌گوید: «این ادعا که محمد به بعضی از کتب عهد جدید به زبان عربی دست یافته و از آن کتب در تألیف قرآن استفاده کرده، احتمال خطایی است که از تحقیق سرچشمه نمی‌گیرد و مطلبی است که از قرآن به دست نمی‌آید» (Vööbus, 1954, pp. 274-275).

۴-۲-۲. اظهارات دانشمندان غربی

بسیاری از محققان و دانشمندان غربی نیز به عدم وجود ترجمه عربی کتاب مقدس در زمان بعثت پیامبر (ص) اشاره کرده‌اند و نخستین ترجمه‌های عربی کتاب مقدس را متعلق به قرن هشتم میلادی به بعد می‌دانند، از جمله: بروس متزگر (Bruce Metzger: 1914-2007) در این باره می‌گوید: «قول راجح این است که قدیمی‌ترین ترجمه عربی کتاب مقدس به قرن هشتم برمی‌گردد». (Metzger, 2001, p. 46)

توماس پاتریک هوگز (Thomas Patrick Hughes) از رودویل (J. M. Rodwel: 1808-1900) نقل می‌کند: «دلیلی بر این که محمد از اسفار مقدس مسیحی اطلاع داشته است وجود ندارد. ... ناگزیر باید دانسته شود که آثار روشنی بر وجود ترجمه عربی عهد قدیم و عهد جدید در زمان محمد یافت نمی‌شود. ... قدیمی‌ترین ترجمه عربی عهد قدیم که خبرش به ما رسیده است، ترجمه اسقف «سعدیا فیومی» (۸۸۲-۹۴۲ م) است». (Hughes, 1895, pp. 516-516)

آلبرت استیرو (Albert Istero: 1930) محقق مسیحی نیز در رساله دکترای خود در این باره می‌گوید: «احتمالاً ترجمه‌های عربی کتاب مقدس در اواخر حکومت اموی، یعنی در اوایل قرن هشتم ظهور یافتند». (عامری، ۲۰۱۰، ص ۱۰۰)

۴-۳. امکان آموختن مضامین کتاب مقدس از طریق شایع بودن فرهنگ یهود

«آبراهام گایگر» به پیامبر (ص) نسبت جهل و بی‌سوادی می‌دهد و لذا، اطلاع پیامبر (ص) بر اسفار یهود را نفی می‌کند، اما با وجود این، ادعا می‌کند که پیامبر مضامین کتاب مقدس را از طریق آن چه بر زبان یهود در محیط زندگی ایشان شایع بوده، فهمیده است. (برای اطلاع بیشتر نک: Geiger, 1970, pp. 19-21)

این سخن نیز ادعایی ناصواب است، به دلایل ذیل:

الف) جمع بین نفی اطلاع پیامبر بر اسفار یهود و اطلاع بر مضامین آنها از طریق سماع (سخن گایگر)، از نظر عقلی درست نیست؛ چرا که علوم هرچند ساده باشند، از طریق سماع اخذ نمی‌شوند و سماع موجب معرفت نمی‌شود، آن هم معرفتی به این تنوع، وسعت و عمق.

ب) اگر این امر به این آسانی است، پس چرا غیر از محمد (ص) شخص دیگری از میان عرب چنین کتابی را نیاورده است؟

ج) گایگر خود اذعان می‌کند که معرفت دینی یهود جزیره العرب نسبت به دینشان معرفتی ضعیف بود (و بزرگان آنها را نیز استثنا نمی‌کند) (Geiger, 1970, pp. 25)، پس چگونه هنگامی که خواص یهود بر جزئیات دینشان آگاه نبودند، مردم عامی به این ظرائف دینی احاطه داشتند و مصدر معرفت دینی پیامبر (ص) واقع شدند؟

۴-۴. احتمال آموختن علوم اهل کتاب از طریق معلّم

ادعای دیگری که از سوی خاورشناسان مطرح شده این است که پیامبر (ص) علوم اهل کتاب را از معلّمی بشری فرا گرفته است. احتمالاتی که در این رابطه از سوی خاورشناسان مطرح شده، از سه حالت خارج نیست:

۱. محمّد (ص) این علوم را قبل از بعثت از علماء اهل کتاب فرا گرفته است.
 ۲. محمّد (ص) این علوم را بعد از بعثت از علماء اهل کتاب فرا گرفته است.
 ۳. محمّد (ص) این علوم را از عرب فرا گرفته است.
- در ادامه به بررسی و نقد این سه احتمال می‌پردازیم:

۴-۴-۱. آموختن علوم اهل کتاب قبل از بعثت

خاورشناس مشهور انگلیسی نیکلسون (Nicholson: 1864-1945) به وامداری محمّد (ص) از معلّمان مسیحی خود که در کودکی انجیل به او آموختند و او را با سرگذشت اصحاب کهف، اسکندر و... آشنا کردند اشاره می‌کند. (عبدالحمید، ۱۹۶۹، صص ۲۰-۲۱)

این احتمال، مردود است، چرا که:

الف) زندگانی حضرت محمّد (ص) آن چنان بر همگان مشخص و مبرهن است که این ادعا که او مدتی را مشغول یادگیری تورات و انجیل بوده، سخنی مردود است. اگر قوم او می‌دانستند که او مدتی از عمر خود را به یادگیری دین یهود و نصاری تحت تعلیم علماء اهل کتاب گذرانده است، قطعاً زمان و مکانی را که این علوم گسترده و مشکل به او آموزش داده شده، معین می‌کردند.

ب) مواجهه حضرت محمّد (ص) با علماء یهود و نصاری قبل از بعثت به او فرصت تحصیل آن همه علوم گسترده و دقیق را نمی‌دهد؛ چراکه او قبل از بعثت جز ملاقاتی که با راهب مسیحی «بحیرا» در سنّ دوازده سالگی و در حضور عمویش ابوطالب داشته، ملاقات دیگری با علماء یهود و نصاری نداشته است، و مضمون دیدار ایشان با بحیرا نیز این بوده که

بحیرا به ابوطالب خبر می‌دهد که در وجود محمد (ص) علامات نبوت را دیده است و آن دیداری سریع و کوتاه بوده است و از این که وی مطلبی به پیامبر اکرم (ص) تعلیم داده باشد، گزارشی نرسیده است. بعلاوه، برخی علماء ملاقات پیامبر با بحیرا را خبری ساختگی می‌دانند که در مقابل نقد سندی و متنی دوام نمی‌آورد. از جمله حافظ ذهبی این روایت را حدیث منکر می‌داند و به نقد تفصیلی آن می‌پردازد. (ذهبی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۷)

ج) در رابطه با «ورقه بن نوفل» نیز که ادعا شده پیامبر (ص) معارفی را از او فراگرفته (عبدالحمید، ۱۹۶۹، ص ۲۳)، باید گفت که هیچ یک از گزارشات تاریخی دلالتی بر اینکه پیامبر (ص) معارفی را از او اخذ کرده باشد، ندارند. گزارشات تاریخی در این باره اشاره به این موضوع دارند که پیامبر (ص) پس از نزول نخستین آیات قرآن، دیداری با ورقه داشته‌اند و ورقه در این دیدار، پیامبر (ص) را به نبوت بشارت داده است. (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۸) بنابراین اصل بعثت پیامبر (ص) قبل از دیدار با ورقه بوده و تأثیر پذیرفته از آن نمی‌تواند باشد. علاوه بر این، بسیاری از عالمان مسلمان در صحت این داستان تردید کرده‌اند و آن را داستانی ساختگی می‌دانند. آیت الله معرفت (ره) در این باره می‌نویسد: «این داستان یکی از دهها داستان ساخته شده کینه‌توزان دو قرن اول اسلام است که خود را مسلمان معرفی نموده، با ساختن این گونه حکایت‌های افسانه‌آمیز، ضمن سرگرم کردن عامه، در عقاید خاصه ایجاد خلل می‌کردند و تیشه به ریشه اسلام می‌زدند». (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۸)

۴-۲-۴. آموختن علوم اهل کتاب بعد از بعثت

در این ارتباط دو نظر مطرح است؛ اول آنکه پیامبر (ص) این علوم را در عهد مکی فراگرفته و دیگری اینکه پیامبر (ص) در عهد مدنی این علوم را یاد گرفته است:

۴-۲-۴-۱. بررسی عهد مکی

خاورشناس فرانسوی رژی بلاشر (Regis Blachere : 1900-1973) می‌گوید: «تشابهی که در قصص قرآنی با قصص یهودی و مسیحی است، تأیید می‌کند که قرآن، کتاب بشری و متأثر از عوامل خارجی است، بخصوص در سور مکی که کاملاً مشخص است از معارف اهل کتاب اقتباس شده است». (سالم الحاج، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۲۹۶)

این ادعا، ادعایی بی‌اساس و باطل است؛ چرا که:

الف) اهل کتاب در آن زمان علومشان را منحصر به خودشان کرده بودند و جز اندکی از آن را اظهار نمی‌کردند، که آن هم ارائه تصویری خاص از دینشان بود و اسفارشان را شامل نمی‌شد. آیه ۹۱ سوره انعام به این موضوع اشاره دارد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا يُّدُونَهَا وَتُحْفُونَ كَثِيرًا...﴾ (و آن گاه که [یهودیان] گفتند: «خدا چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای مردم روشنایی و رهنمود است، [و] آن را به صورت طومارها درمی‌آورید. [آنچه را] از آن [می‌خواهید] آشکار و بسیاری را پنهان می‌کنید...).

ب) در مکه طایفه‌ای یهودی شناخته نشده بود و حدیث ابن عباس بر این مطلب دلالت دارد: «قدم النبیّ (ص) المدينة فرأى اليهود تصوم يوم عاشوراء، فقال: ما هذا؟ قالوا: هذا يوم صالح، هذا يوم نجى الله بنى إسرائيل من عدوهم فصامه موسى، قال: فأنا أحق بموسى منكم. فصامه وأمر بصيامه» (بخاری، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۵۱)؛ پس ارتباط با طایفه یهود نه در مکه، بلکه در مدینه بوده است.

ج) در مکه حرکت و فعالیت مسیحی شناخته نشده بود و نصاری در آنجا وجود ظاهری نداشتند. در سیره ابن هشام (ابن هشام، بی تا، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۴) از سه شخصیت مطرح مسیحی در مکه نام برده شده است: ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش و عثمان بن حویرث. اما این سه شخصیت نیز در فرهنگ دینی مردم مکه تأثیرگذار نبوده‌اند و پیامبر (ص) نیز از آنها متأثر نشده است. چرا که در رابطه با ورقه بن نوفل همانطور که قبلاً اشاره شد هیچ‌یک از گزارشات تاریخی دلالتی بر انتقال معارفی از او به پیامبر (ص) ندارند و اصل داستان هم مورد تردید است.

خبر مسیحیت عبیدالله بن جحش نیز نزد محدثین خالی از اشکال نیست (نک: عوشن، ۱۴۲۳) و بر فرض صحت آن، دلیلی بر این که عبیدالله، پیامبر (ص) را تعلیم داده است، وجود ندارد و خود عبیدالله نیز چنین ادعایی نکرده است.

عثمان بن حویرث نیز طبق نقل ابن کثیر (ابن کثیر، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۳) در حدود سه سال قبل از بعثت وفات کرده است. این مطلب بیانگر آن است که اصلاً برخی از مورخان نظیر

ابن کثیر اعتقاد به حضور چنین شخصی در زمان بعثت پیامبر ندارند، تا چه رسد به این ادعا که پیامبر اکرم (ص) از او متأثر شده است.

۴-۲-۲. بررسی عهد مدنی

عهد مدنی برای پیامبر (ص) به مثابه انتقال از محیط جاهلیت به محیطی بود که طایفه دینی منظمی که کتاب مقدسی داشتند، یعنی یهود مدینه در آنجا حاضر بودند و این موضوع باعث پیدایش این ذهنیت شده که آیا ممکن است محمد (ص) از یهود مدینه معارفی را فراگرفته باشد؟ بر همین اساس، برخی خاورشناسان ادعاهایی را مطرح کرده‌اند. مثلاً، ریچارد بل ادعا می‌کند: «قرآن در بخش قصص به عهد قدیم تکیه داشته است. برخی از قصه‌ها مانند قصه عاد و ثمود در مصادر پیشین عربی نیز موجود بوده است، اما بیشترین منابع قصص که محمد (ص) از آنها بهره گرفته، مصادر و متون دین یهود و مسیح است. مدت حضور محمد در مدینه، فرصت مناسبی بود که بیش از دوران مکه با کتب یهود آشنا شود و با اقلیت‌های یهودی گفت‌وگو و بخشی از کتاب موسی را از آنها دریافت کند.» (زقزوق، ۱۴۰۵، ص ۸۴)

اما این ادعاها نیز مانند ادعاهای قبلی خاورشناسان، مردود است، به دلایل متعدّد:

الف) در عهد مدنی فقط بیست و هشت سوره از قرآن نازل شده و هشتاد و شش سوره دیگر قبل از هجرت و در مکه نازل شده است.

ب) مهم‌ترین نقاط تشابه بین قرآن و کتاب مقدس، قصص انبیاء است که اگر در متن قرآن دقت کنیم می‌یابیم که طولانی‌ترین قصص در سوره مکه^۱ مطرح شده و در سوره مدنی جز در مقام استنتاج عبرتی از آن قصص که غالباً اشاره‌های کوتاهی است، به آنها پرداخته نشده است.

۱. به طور مثال: سوره اعراف آیات ۱۱-۲۵ داستان آدم/ سوره یونس آیات ۷۵-۹۲ داستان موسی/ سوره هود آیات ۲۵-۴۹ داستان نوح، آیات ۵۰-۶۰ داستان هود، آیات ۶۱-۶۸ داستان صالح و آیات ۶۹-۸۲ داستان ابراهیم و لوط/ سوره یوسف داستان یوسف/ سوره حجر آیات ۲۶-۷۷ داستان آدم و ابراهیم و لوط/ سوره کهف آیات ۹-۲۵ داستان اصحاب کهف، آیات ۶۰-۸۲ داستان موسی/ سوره مریم آیات ۱-۳۳ داستان زکریا، یحیی، مریم و عیسی/ سوره طه آیات ۹-۹۸ داستان موسی/ سوره انبیاء آیات ۵۱-۷۵ داستان ابراهیم و لوط، آیات ۷۸-۸۲ داستان داود و سلیمان/ سوره شعراء آیات ۱۰-۱۸۹ داستان موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب/ سوره غل آیات ۷-۵۸ داستان موسی، داود، سلیمان، صالح و لوط/ سوره قصص آیات ۳-۴۳ داستان موسی، آیات ۷۶-۸۲ داستان قارون/ سوره عنکبوت آیات ۱۴-۳۵ داستان نوح، ابراهیم و لوط/ سوره سبأ آیات ۱۰-۱۴ داستان داود و سلیمان/ سوره ص آیات ۱۷-۴۴ داستان داود، سلیمان و ایوب/ سوره ذاریات آیات ۲۴-۳۷ داستان ابراهیم.

ج) توبیخ و سرزنش قرآن نسبت به یهود، که در آیات مدنی^۱ فراوان مشاهده می‌شود، عقلاً این سخن را که محمد (ص) در مدینه تحت تعلیم علماء یهود بوده، رد می‌کند.
 د) اگر حضرت محمد (ص) نزد علمای یهود شاگردی کرده بود، قطعاً پیروان تورات از این موضوع بر ضد او و دعوتش بهره می‌بردند و به جهانیان اسم معلّم او و مکان زندگی آن معلّم را اعلام می‌کردند و از آن معلّم می‌خواستند که این حقیقت را آشکار کند، اما یهودیان چنین کاری را انجام ندادند.

ه) بزرگان اهل کتاب در جزیره العرب، به نبوت پیامبر (ص) ایمان آوردند، و این حقیقتی است که قرآن کریم بارها آن را بیان کرده است. و این دلیلی است بر این که دین اسلام، قرآن و عقائد آن از جانب خداوند سبحان است و نه از زبان پیامبر: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (القصص / ۵۲-۵۴)^۲: (کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده‌ایم، آنان به [قرآن] می‌گروند. و چون بر ایشان فروخوانده می‌شود، می‌گویند: «بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست، ما پیش از آن [هم] از تسلیم شونده‌گان بودیم).

۴-۴-۳. آموختن علوم اهل کتاب از اعراب

بر طبق این ادعا حضرت محمد (ص) تورات و انجیل را نزد اعراب مکه تعلیم دیده است. رودی پارت (Rudi paret) خاورشناس معاصر آلمانی در این باره می‌گوید: «پیامبر اسلام اطلاعات ناقص و غلطی از عقاید و تاریخ مسیحیت ارائه داده که دین مسیحیت آنها را تخطئه می‌کند، مانند انکار صلیب شدن حضرت مسیح و آن که تثلیث مسیحیت به معنای خدایی الله و مسیح و مریم است، نه آب و این و روح القدس. این اشتباهات حاکی از آن است که پیامبر اسلام این اطلاعات را از مردم مکه دریافت کرده؛ مردمانی که اطلاعاتشان نسبت به مسیحیت بسیار اندک و غلط بوده است». (زقزوق، ۱۴۰۵، ص ۸۴)
 این سخن نیز ادعا و احتمال خطایی است، به دلایل ذیل:

۱. الجمعة/۵؛ البقرة/۷۹ و ۸۰؛ آل عمران / ۷۵.

۲. نك: آل عمران / ۱۹۹؛ النساء / ۱۶۲؛ العنكبوت / ۴۷؛ الاسراء / ۱۰۷-۱۰۹؛ الرعد / ۳۶؛ المائدة / ۸۲؛ الاحقاف / ۱۰.

الف) ممکن است که اهل مکه بر بعضی از قصص انبیاء گذشته آگاه بوده باشند، اما این اطلاع از حد آگاهی‌های سطحی مانند آگاهی بر اسامی و اماکن بدون نقل جزئیات دقیق فراتر نمی‌رود.

ب) مردم مکه به قصص کتاب مقدس، به دلیل عدم وجود موضوعات دینی در ادبیات عرب و نیز عدم علاقه آنان به قصص دینی اهتمام نمی‌ورزیدند. عدم توجه عرب به قصص دینی در داستان «نضر بن حارث» کاملاً نمایان است. هنگامی که وی می‌خواست به رقابت و مناظره با قصص قرآنی بپردازد، افسانه‌های پادشاهان کهن فارس و جنگاوری قهرمانان آنها مثل رستم و اسفندیار را برای عرب حکایت می‌کرد. (دراز، ۱۴۰۱، ص ۱۴۵)

ج) قرآن برای بیان الهی بودن خود به قصص انبیاء و امتیهای گذشته احتجاج می‌کند که پیامبر (ص) و مردم از آن قصص بی‌خبر بودند. در حالی که اگر این قصه‌ها برای مردم معلوم بود، قرآن برای بیان و حیانت خود به آنها استدلال نمی‌کرد.

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾ (الفصص / ۴۴-۴۵): (و چون امر [پیامبری] را به موسی واگذاشتیم، تو در جانب غربی [طور] نبودی و از گواهان [نیز] نبودی. لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد. و تو در میان ساکنان [شهر] مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر ایشان بخوانی، لیکن ما بودیم که فرستنده [پیامبران] بودیم).

د) جزئیات دقیق و متعددی که قرآن و اسفار اهل کتاب در بیان آنها با یکدیگر توافق دارند، ممکن نیست از طریق گروهی از مردم مکه که از اهل کتاب اطلاعات چندانی نداشتند، به محمد (ص) منتقل شده باشد.

در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء چنین آمده: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾، و این عین چیزی است که حرف به حرف در زبور آمده، نکته جالب توجه در اینجا این است که طبری اختلاف علماء صدر اوّل را در تفسیر این آیه ذکر کرده و از بزرگان آنها نقل می‌کند که زبور غیر از کتاب داود است، و خود طبری نیز همین نظر را ترجیح می‌دهد که زبور در اینجا به معنی کتاب است نه مزامیر داود، علیرغم اینکه متن قرآن در این

باره صراحت دارد: ﴿وَأَتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا﴾ (النساء/ ۱۶۳) و این مطلب دلالت دارد بر این که در زمان علماء صدر اوّل دستیابی به کتب مقدّس اهل کتاب بسیار دشوار بوده است. (عامری، ۲۰۱۰، ص ۴۳۷)

بنابراین، باید گفت که وقتی عالمان مسلمان در زمان انتشار معارف اهل کتاب و حضور اهل کتاب در بین مسلمانان، نتوانستند این مطلب جزئی را از کتاب مقدّس به دست آورند و به آن اشاره کنند، پس پیامبر امّی (ص) که در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که آشنا با معارف اهل کتاب نبودند، چگونه با دقّت و ظرافت به این معارف ژرف اشاره نموده است؟! جز اینکه بگوییم سخنان او وحی بوده است.

۵. بررسی تطبیقی قرآن کریم و کتاب مقدّس

می‌توان گفت آسان‌ترین راه برای تبیین اصالت متن قرآن و دفع شبهه اقتباس از کتاب مقدّس، بررسی تطبیقی و مقایسه دقیق بین آن دو کتاب است تا غبار شبهه از حق زدوده شود. این بررسی تطبیقی ما را به این نتیجه می‌رساند که قرآن و کتاب مقدّس در موارد مختلفی با یکدیگر تفاوت اساسی دارند و قرآن کریم در موارد متعدّدی به تصحیح خطاهای تاریخی کتاب مقدّس می‌پردازد و در موارد دیگری نیز عقاید یهود و نصاری را تخطئه و ردّ می‌کند.

۵-۱. تصحیح خطاهای تاریخی کتاب مقدّس

از مهم‌ترین مواردی که روشن می‌کند قرآن کریم از اسفار یهود و نصاری اقتباس نشده، تصحیح قرآن نسبت به خطاهای تاریخی اسفار اهل کتاب است. راهی که خاورشناسان در وارد ساختن اتهام به قرآن پیموده‌اند، مشتمل بر خلط تاریخی بین شخصیت‌هاست. آنها کتاب‌های مقدّسشان را مرجع و معیار قطعی شناخت حق از باطل قرار داده‌اند و لذا دعاویشان را بر اصولی نادرست بنا کرده‌اند. و برای هر محقّقی نادرستی این ادعاها و تکیه آنها بر قواعد بی‌پایه و اساس معلوم است. در ادامه به برخی خطاهای تاریخی کتاب مقدّس اشاره می‌شود.

۵-۱-۱. ذبیح، اسماعیل است نه اسحاق

در سفر تکوین چنین آمده: «... خدا ابراهیم را امتحان نمود و به او گفت: ای ابراهیم و او گفت: لئیک و خداوند گفت: حال پسر یگانه خود اسحاق را که دوست می‌داری بگیر و به

سرزمین موریابرو و در آنجا او را در یکی از کوههایی که به تو می‌گویم از برای قربانی سوختنی تقریب نما... پس ابراهیم دست خود را دراز کرد، کارد را از برای کشتن پسر خود برگرفت، آن گاه فرشته خداوند او را از آسمان ندا کرد و گفت: ای ابراهیم، ابراهیم به او گفت: لئیک، پس فرشته گفت: دست خود را به پسر دراز مکن، زیرا که حال می‌دانم از خدا می‌ترسی، چون که پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی». (کتاب مقدس، سفر تکوین، باب ۲۲، شماره ۱-۱۳)

این مطلب بدون شک اشتباه است، زیرا از خود کتاب مقدس فهمیده می‌شود که اسماعیل قبل از اسحاق متولد شده است (همان، باب ۲۱، شماره ۱-۱۵). بنابراین، این که بگوییم ابراهیم مأمور به ذبح تنها پسرش (اولین فرزندش) بوده و بعد او را اسحاق بنامیم، جمع‌نقیضین است. اکثر مفسران مسلمان ذبیح را اسماعیل معرفی می‌کنند و در این باره ادله‌ای آورده‌اند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) سیاق آیات در سوره صافات چنین است که ابتدا تولد فرزندی بردبار را به ابراهیم بشارت می‌دهد (آیه ۱۰۱)، و پس از ذکر رؤیای ابراهیم و ماجرای ذبح فرزند، او را به اسحاق بشارت می‌دهد (آیه ۱۱۲). بنابراین مراد از بشارت نخست، اسماعیل است که به ابراهیم فرمان داده شد او را قربانی کند. (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۵۱۷ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۶ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۰۷) ﴿فَبَشِّرْهُ بِبُحْرَانٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا بَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) ... وَ بَشِّرْهُ بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲)﴾.

ب) در آیه ۱۰۱ ذبیح به حلم و بردباری وصف شده و در آیات دیگر قرآن، خداوند اسماعیل را به صبر (الانبیاء / ۸۵) و صدق و عد (مریم / ۵۴) ستوده که حکایت از صبر او بر ذبح و صدق وعده او به پدر در این ماجرا دارد. در حالی که چنین وصفی در مورد اسحاق نیامده است (طوسی / زمخشری / طبرسی، همانجاها).

ج) مناسک حج نمایانگر آن است که امتحان ابراهیم به ذبح فرزند در مکه روی داده و آیات قرآن از سکونت اسماعیل در آنجا و همراهی او با پدر در بنای کعبه و پیراستن آن از پلیدی‌ها یاد کرده است (البقره / ۱۲۵-۱۲۷). بنابراین ذبیح باید اسماعیل باشد، نه اسحاق که در

شام سکونت داشت و هرگز در مکه نبود. (طوسی / زمخشری / طبرسی، همانجاها / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۲۳۱)

د) آیات قرآن از بشارت ساره به تولد اسحاق و فرزند او یعنی یعقوب خبر می‌دهد (هود/ ۷۰ و ۷۱)، و این با فرمان ذبیح اسحاق سازگار نیست و نمی‌توان گفت: فرمان ذبیح بعد از تولد یعقوب بوده، زیرا با سیاق آیات سوره صافات که تلویحاً به سنّ ذبیح اشاره دارد، ناسازگار است. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۳، ص ۷۷ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۵۳)

ابن قیّم جوزی نیز در اثبات ذبیح بودن اسماعیل به ده دلیل اشاره می‌کند. (ابن قیّم، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۴۸-۳۵۱)

در مقابل، برخی مفسران (ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۵۴۹ / قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۹۹) ذبیح را اسحاق می‌دانند. اما به نظر می‌رسد سخن آنها متأثر از روایات یهود و در نتیجه غیر قابل اعتماد است. ابن تیمیه در ردّ ذبیح دانستن اسحاق، می‌گوید: «این سخنان قطعاً از اهل کتاب گرفته شده و باطل است». (ابن قیّم، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۱) ابن کثیر نیز در این باره می‌گوید: «این مطالب قطعاً از طریق اخبار اهل کتاب دریافت شده و مسلماً حجت نیستند». (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۳)

حتی «آبراهام گایگر» نیز به ذبیح بودن اسماعیل اذعان می‌کند و می‌گوید: «واضح است که او (ذبیح) از اجداد محمد (ص) است؛ پس قطعاً اسماعیل همان کسی است که نقش قربانی را ایفا کرده است». (Geiger, 1970, p. 103)

همچنین روایات متعددی از اهل بیت (علیهم السلام) دالّ بر ذبیح بودن اسماعیل در کتب روایی وجود دارد. (نک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، صص ۱۲۱-۱۴۰)

۵-۱-۲. انکار به صلیب کشاندن مسیح (ع)

یکی از عقاید مسیحیان، به صلیب کشیده شدن مسیح (ع) است که البته داستان آن در اناجیل اربعه با تفاوت‌های بسیاری نقل شده است. عبدالوهاب نجّار بیش از سی مورد از موارد اختلاف اناجیل در داستان صلیب را بیان می‌کند و می‌گوید: «اناجیل اربعه در هیچ مسأله‌ای به اندازه مسأله صلیب و کشتن عیسی اختلاف ندارند». (نجّار، ۱۳۸۶، صص ۴۳۳-۴۵۲)

در مقابل، قرآن کریم، این اشتباه تاریخی را تصحیح می‌کند و بیان می‌دارد که: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا

فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿النساء / ۱۵۷ و ۱۵۸﴾ : (و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است).

برخی از فرقه‌های مسیحی نیز داستان به صلیب کشیده شدن و کشته شدن مسیح را انکار می‌کنند، مانند «ساترینوسیان، کاربوکراتیان و بولیسیان» (معرفت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۳) و معتقدند که یکی از حواریون عیسی به جای او به صلیب کشیده شد.

«ارادوار سیوس» از اعضای انستیتو فرانسه در پاریس در این باره می‌گوید: «قرآن کشته شدن و به دارکشیده شدن عیسی را انکار کرده، می‌گوید کسی شبیه او بوده و یهود به اشتباه افتاده، گمان بردند که او را کشته‌اند. او می‌افزاید آن چه قرآن می‌گوید، گروه‌هایی از مسیحیان نیز گفته‌اند؛ مانند «باسیلیدیان» که معتقدند هنگامی که عیسی به سمت محل چوبه دار می‌رفت، «سیمون سیرنای» را کاملاً شبیه خود گردانید و خود پنهان شد. نیز «سرنتیان» اعلام کرده‌اند که یکی از حواریان عیسی به جای او به صلیب کشیده شد. او به فصلی از سخنان حواریین دست یافته که سخنش همان سخن «باسیلیدیان» است و انجیل «برنابا» به صراحت اسم کسی را که به جای عیسی به صلیب رفت ذکر می‌کند و او همان «یهودا» است». (همانجا)

۲-۵. تخطئه و ردّ عقاید یهود و نصاری

قرآن کریم در آیاتی به ردّ عقاید یهود و نصاری می‌پردازد، در حالی که اگر قرآن متأثر از آنها بود، نباید عقایدشان را نفی می‌کرد.

۱-۲-۵. نفی الوهیت مسیح

برخی از نصاری معتقدند که مسیح اعلام الوهیت کرده و در این ادعایش صادق بود. عده‌ای از یهود نیز معتقدند که مسیح ادعای الوهیت کرد، اما وی را متهم به دروغگویی می‌کنند. در مقابل، قرآن کریم بارها بر نفی الوهیت مسیح تأکید کرده است: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... ﴿ (المائدة/ ۱۷ و ۷۲) و در آیات دیگری نیز به نبوت عیسی (مریم/ ۳۰؛ البقرة/ ۱۳۶) و بشر بودن وی (آل عمران/ ۵۹) اشاره می‌کند.

یکی از فلاسفه غربی به نام جان هیک (John Hick) در ردّ الوهیت مسیح می‌گوید: «مسأله‌ای که علماء عهد جدید بر آن اتفاق نظر گسترده‌ای دارند و آن مسأله از اهمیت بسیاری در فهم سیر مطالعات پیرامون عیسی مسیح برخوردار است و بیان می‌کند که عیسی هرگز ادعای الوهیتی که نویسندگان مسیحی برای او کرده‌اند، نداشته است، این است که وی هرگز درباره خود ادعا نکرد که تجسّد خداست یا خدای پسر است. ... بسیار ناموجه به نظر می‌رسد که فرض کنیم عیسی تاریخی اینگونه می‌اندیشیده و این امور را تعلیم می‌داده است. (هیک، ۱۳۸۶، صص ۳۱۵-۳۱۶)

همچنین، بسیاری از مورخان غربی که درباره حیات عیسی مسیح (ع) تحقیق کرده‌اند، به این اجماع رسیده‌اند که عیسی (ع) ادعا نکرده که خدای متجسّد است. در ادامه به سخنان برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

مایکل رمزی (Michael Ramsey: 1980): «عیسی درباره خودش ادعای الوهیت نکرد». (عامری، ۲۰۱۰، ص ۵۳۶)

جیمز دون (James Dunn: 1980): «دلیلی قطعی در میان میراث مربوط به عیسی مسیح یافت نمی‌شود که واقعاً مسیح در برگیرنده الوهیت نامیده شده باشد». (همانجا)

داوید براون (David Brown: 1985): «دلالتی قوی یافت می‌شود که عیسی هرگز خود را شایسته پرستیده شدن نمی‌دیده است». (همانجا)

برایان هبلت وایت (Brian Hebblethwaite: 1987): «دفاع از الوهیت مسیح از طریق ارجاع و بررسی اقوال او ممکن نیست». (همانجا)

۵-۲-۲. ردّ عقیده تثلیث

قرآن کریم اعتقاد به تثلیث که در میان مسیحیان رایج بوده است را ردّ می‌کند:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ...﴾. (المائدة/ ۷۳)

﴿...إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أُنْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَامْتُوا بِاللَّهِ وَ

رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً...﴾. (النساء/ ۱۷۱)

۵-۲-۳. ردّ رهبانیت مسیحیان

قرآن کریم رهبانیتی که مسیحیان خود را به انجام آن مکلف کرده بودند، ردّ می‌کند و بیان می‌دارد که پیروان مسیح، این رهبانیت را از نزد خود بدعت نهادند و خداوند آن را بر ایشان تشریح نکرده بود: ﴿...وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...﴾ (الحديد/ ۲۷)

این آیه پیروان مسیح را از دو جهت مذمت می‌کند:

الف) بدعت آن چه خدا به آن امر نکرده بود در دین خدا.

ب) عدم انجام واقعی آن چه خود را به آن ملتزم کرده بودند و می‌پنداشتند که آنها را به خدا نزدیک می‌کند. (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۶۱)

۵-۲-۴. ردّ فرزند انگاشتن عزیز و مسیح برای خدا

قرآن کریم فرزند خدا انگاری عزیز و مسیح را، بر خلاف عقیده یهود و نصاری ردّ می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (التوبة/ ۳۰)

به عقیده نگارندگان، این آیه علاوه بر ردّ فرزند دانستن عزیز و مسیح برای خدا، این مطلب را نیز می‌رساند که قرآن قطعاً کلام خداست و سخن حضرت محمد (ص) و یا برگرفته از اسفار اهل کتاب نیست؛ چرا که عقیده مسیحیان (پسر خدا بودن عیسی) را برگرفته از امت‌های کافر قبل از آنها می‌داند: «يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ». بت‌پرستانی که بعضی از خدایان را پدر خدایان، برخی را پسر آن، بعضی را الهه مادر و برخی را الهه همسر می‌نامیدند و این از اعتقادات بت‌پرستان هند و چین و مصر قدیم بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۲۴۴) که بعدها به میان یهود و نصاری رخنه کرده بود. بنابراین، قرآن نمی‌تواند از کتب مقدس اقتباس شده باشد؛ چرا که از امت‌های قبل از آنها نیز خبر می‌دهد.

همچنین قرآن کریم در موارد متعددی وضعیت فکری، رفتاری و ... یهودیان را نکوهش می‌کند:

پیمان شکنی (البقرة/ ۸۳؛ النساء/ ۱۵۴ و ۱۵۵)، دروغ بستن بر خدا (البقرة/ ۷۹؛ آل عمران/ ۷۵ و ۷۸)، کتمان حق (البقرة/ ۱۴۶)، ظلم و ستم و بازداشتن مردم از راه خدا (النساء/ ۱۶۰؛ التوبة/ ۳۴)، رباخواری (النساء/ ۱۶۱)، به ناحق خوردن اموال مردم (النساء/ ۱۶۱؛ التوبة/ ۳۴)،

تحریف کردن کلمات حق (المائدة / ۴۱)، قتل پیامبران الهی (البقرة / ۶۱ و ۹۱)، گوساله پرستی (البقرة / ۵۱ و ۵۴ و ۹۲؛ النساء / ۱۵۳)، کفران نعمت (البقرة / ۲۱۱)، پذیرا بودن دروغ (المائدة / ۴۲)، عمل نکردن به تورات (الجمعة / ۵)، رشوه گرفتن و حرام خواری (المائدة / ۴۱) و
قرآن کریم در مواردی نیز مسیحیان را نکوهش می‌کند: غلو در دین (النساء / ۱۷۱)، فراموشی پیمان‌های الهی (المائدة / ۱۴)، فسق و انحراف (الحديد / ۲۷).

نتیجه‌گیری:

بر اساس آنچه گذشت، باید گفت که:
پیش‌فرض‌هایی که خاورشناسان بر اساس آنها ادعای تأثیرپذیری قرآن از کتاب مقدّس را مطرح می‌کنند، مطالبی هستند که دلیلی بر صحت آنها یافت نمی‌گردد.
قرآن کریم، سنّت و سیره پیامبر (ص)، گزارشات تاریخی، عقل و سخنان علماء بر خلاف آن پیش‌فرض‌ها گواهی می‌دهند.
قرآن کریم و کتاب مقدّس در موارد متعدّد عقیدتی و تاریخی با یکدیگر تفاوت اساسی دارند که این امر حاکی از عدم تأثر قرآن از کتاب مقدّس است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم؛ ترجمه: محمد مهدی فولادوند.

۱. ابن اسحاق، محمد؛ *سيرة ابن اسحاق (كتاب السير والمعازي)*؛ قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن علی؛ *زاد المسیر فی علم التفسیر*؛ تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
۳. ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر؛ *إغائة اللهفان من مصاید الشیطان*؛ تحقیق: سید محمد گیلانی، قاهره: مکتبه التراث، بی تا.
۴. ———؛ *زاد المعاد*؛ تحقیق: شعيب الأرنؤوط و عبدالقادر الأرنؤوط، ج چهاردهم، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل؛ *البدایة و النهایة*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
۶. ———؛ *تفسیر القرآن العظیم*؛ تحقیق: محمدحسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
۷. ابن معین، یحیی؛ *تاریخ ابن معین*؛ دمشق: دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۰ ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ ج سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن هشام حمیری، عبدالملک؛ *السیرة النبویة*؛ بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۱۰. ابوحنیان اندلسی، محمد؛ *البحر المحیط فی التفسیر*؛ تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح بخاری (الجامع الصحیح)*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۲. بدوی، عبدالرحمن؛ *دفاع از قرآن در برابر آراء خاورشناسان*؛ ترجمه: سیدحسین سیدی، ج سوم، مشهد: انتشارات به نشر، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. دراز، محمد عبدالله؛ *المدخل إلى القرآن الکریم*؛ تحقیق: محمد عبدالعظیم علی، کویت: دارالقلم، ۱۴۰۱ ق.
۱۴. ذهبی، محمد بن احمد؛ *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام*؛ تحقیق: عمر عبد السلام التدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۵. رامیار، محمود؛ *تاریخ قرآن*؛ ج هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش.
۱۶. زقزوق، حمدی؛ *الاستسراق و الخلفیة الفکریة للصراع الحضاری*؛ بیروت: مکتبه الرسالة، ۱۴۰۵ ق.
۱۷. زمخشری، محمود؛ *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و...*؛ ج سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۸. سالم الحاج، ساسی؛ *نقد الخطاب الاستسراقی*؛ لیبی: دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۲ م.
۱۹. شاکر، محمدکاظم؛ «سیر تحول دیدگاههای خاورشناسان در مورد مصادر قرآن»؛ مجله پژوهشهای قرآن و حدیث، ش ۱، سال چهل و سوم، ۱۳۸۹ ش.
۲۰. شرفاوی، عبدالله؛ *الاستسراق فی الفکر الاسلامی المعاصر*؛ قاهره: دارالفکر العربی، بی تا.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

٢٣. طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دارالمعرفة، ١٤١٢ ق.
٢٤. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
٢٥. عامری، سامی؛ *هل القرآن الکریم مقتبس من کتب اليهود و النصارى؟*؛ عمان، المؤسسة العلمية الدعوية العالمية مبادرة البحث العلمي لمقارنة الاديان، ٢٠١٠ م.
٢٦. عبد الحمید، عرفان؛ *المستشرقون و الاسلام*؛ بغداد: مطبعة الارشاد، ١٩٦٩ م.
٢٧. جواد علی؛ *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ١٩٧٦ م.
٢٨. عوشن، محمد بن عبدالله؛ «تحقیق: دعوی ردة عبیدالله بن جحش»؛ مجلة البیان، ش ١٨٢، سال هفدهم، ١٤٢٣ ق.
٢٩. قرطبی، محمد بن احمد؛ *الجامع لاحکام القرآن*؛ تهران: ناصر خسرو، ١٣٦٤ ش.
٣٠. *کتاب مقدس (عهد عتیق)*؛ ترجمه: ویلیام گیلن به کمک فاضل خان همدانی از اصل زبان عبرانی به زبان فارسی، چاپ دارالسلطنه ادینبورگ، ١٨٤٥ م / ١٢٦١ ق.
٣١. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)*؛ ج دوم، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق.
٣٢. معرفت، محمدهادی؛ *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*؛ ترجمه: حسن حکیمباشی و دیگران، ج دوم، قم: مؤسسه التمهید، ١٣٨٨ ش.
٣٣. ———؛ *تاریخ قرآن*؛ ج هشتم، تهران: انتشارات سمت، ١٣٨٥ ش.
٣٤. نجار، عبدالوهاب؛ *قصص الانبیاء*؛ بیروت: دارالثقافة، ١٣٨٦ ق.
٣٥. هیک، جان؛ *اسطوره تجسد خدا*؛ ترجمه: عبدالرحیم سلیمانی اردستانی و محمدحسن محمدی مظفر، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ١٣٨٦ ش.
36. Abraham Geiger, *Judaism And Islam*, New York: Ktav Publishing House Inc, 1970.
37. Arnet Jan Wensinck, *The Muslim creed: Its genesis and historical development*, originally published in 1932.
38. Arthur Vööbus, *Early Versions of the New Testament : Manuscript Studies*, Stockholm, 1954.
39. Bruce Metzger, *The Bible in Translation*, Grand Rapids: Baker Academic, 2001.
40. Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam*, being a cyclopaedia of the doctrines, rites, ceremonies, and customs, together with the technical and theological terms, of the Muhammadan religion, London: W.H. ALLEN, 1895.